

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله در خصوص جسم اصلی و عرضی
از تصنیفات عالم ربّانی و حکیم صمدانی
مرحوم آقای حاج میرزا محمد باقر همدانی اعلی الله مقامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله وشيعته اجمعین
ولعنة الله علی اعدائهم ابد الابدین .

چون که بایکی از صاحبان خود گفتگویی در خصوص جسم اصلی و جسم
عرضی انسان اتفاق افتاد و فی الجمله اختلافی در مابین بود بنا شد که
خدمت سرکار آقا روحنا له الفداء عرض شود در حضور تارفع اختلاف
شود ولی فکر کردم که در حضور ایشان شرم مانع از تفصیل حال است و
شاید به طور اجمال عرض شود و ایشان هم جواب مجملی بفرمایند که باز
مسئله معلوم نشود . به این سبب مسئله را به آن طوری که از برکت ایشان
فهمیده ام مینویسم که به عرض ایشان برسانم تا آنکه جرح و تعدیل
فرمایند .

پس اولاً مقدمه ای مینویسم تا بعد مسئله متفرع بر آن شود و مقدمه این
است که مرکباتی که در عالم هست دو جور است . بعضی از آنها اجزای

آنها و ابعاض آنها قبل از ترکیب در خارج وجود دارند و هر یک مستقلند و به غیر پرورنده خود محتاج به دیگری نیستند در وجود و بودن خود در خارج مثل سکنجین که قند و سرکه هر یک برای خود مستقلند و هیچ یک در بودن احتیاج به دیگری ندارند و بر هر یک از آنها زمان ها می گذرد بعد کسی آنها را ترکیب کرده سکنجین میسازد. و مرکبی دیگر هست که اجزای او قبل از وجود او در خارج مستقل نیستند و قبل از وجود او نیستند بلکه هر وقت خداوند می خواهد چنین مرکبی خلق کند اجزای او را در حین وجود او خلق میکند و آن مرکب را موجود میکند که اجزای او نه قبل از وجود او برپایند و نه بعد از وجود او که اگر کسی بخواهد آن مرکب را فی المثل از هم بپاشد آن مرکب تمام میشود و چیزی در ملک خدا باقی نمی ماند بلکه اگر به نظر دقیق در این مرکب کسی نظر کند می بیند که تفکک این مرکب معقول نیست و نمی شود آنها را از هم جدا کرد ابداً الا اینکه خداوند قادر است که تمام ملک خود را فانی کند یعنی قادر است که مثلاً به این صفت تجلی نکند و به صفتی دیگر تجلی فرماید و بعد از تجلی کردن دیگر معقول نیست که تجلی نکرده باشد و مثل چنین مرکبی مثل مرکب از ماده و صورت است که ماده بدون صورتش در خارج نمی ایستد و صورت بدون ماده اش در خارج نمی ایستد اگر هستند هر دو با هم هستند و اگر نیستند هیچ کدام نیستند و معقول نیست که ماده

بی صورت برپا باشد و صورت بی ماده برپا باشد به خلاف مرکب اول چنان که گذشت که اجزای او در خارج برپا می‌توانند بود. و بعد از تحقیق این مقدمه شک نیست که مرکبات این دنیا کلاً از این جور مرکبند که در بعضی از اوقات نبوده اند و اجزای آنها برپا بوده و بعد از چندی فراهم آمده و مرکب شده و بعد از چندی باز از هم خواهد پاشید و همان اجزاء باقی خواهد ماند پس معلوم شد که این جور ترکیب حقیقی نیست و ترکیب حقیقی آن است که ترکیب ذاتی او باشد و از او مفارقت نکند.

پس چون دیدیم که این ترکیب و اقتران، ذاتی این مرکبات نیست و میشود که گاهی باهم مجتمع و گاهی متفرق باشند دانستیم که در وقت اجتماع این ابعاض یکی نبوده اند و اشیاء متکثره بوده اند که در مکان واحدی جمع شده اند مثل چند نفر که در مجلسی جمع شوند و اسم قوم واحد بر آنها صدق کند اگر متفرق باشند در حال اجتماع مثل آنکه یکی مؤمن باشد و یکی کافر و مؤمن در پهلوی کافر نشسته و در بهشت است و کافر در پهلوی مؤمن نشسته و در جهنم است. باری معلوم شد که اگر ترکیب این مرکبات دنیوی ذاتی بود از آنها هرگز جدا نمیشد و می‌بینیم که دائم در تغییر و جدا شدن است. بلی در حین اقتران بعضی اشیاء به بعض اسم خاصی از برای آنها پیدا میشود و آن اسم بر آنها صادق است تا اقتران باقی است و بعد از افتراق آن اسم میرود و دیگر بر آن صادق نیست.

مثلاً گندم مرکب است از قدری آب و خاک و قبل از ترکیب اسم گندم نبود و بعد از اقتران آن دوباره اسم گندم آمد و بعد از افتراق اسم گندم می‌رود و آب و خاک همان آب و خاک اول است که قبل از ترکیب و در حال ترکیب و بعد از ترکیب همان آب و خاک است و اسم گندم اطلاق می‌شد بر اقتران آب و خاک بروجه مخصوصی و بس و بعد از متفرق شدن اسم گندم می‌رود و گندم تمام می‌شود و دیگر در زمان بعد گندم نیست چه جای آنکه اسم گندم از زمان بالا رود. چیزی که در بعضی از اجزای زمان نیست می‌شود چگونه در دهر و عرصه قیامت خواهد آمد حاشا و جمیع مرکبات این دنیا که مسبوق به اجزای خود هستند همین است احوالشان چنان که مشاهده و محسوس است نهایت بعضی چیزها با بعضی مشکلتی زیاده و بعضی کمتر دارند و به این سبب دوام بعضی در زمان، بیشتر و بعضی کمتر است، و مآل کل آنها و مآبشان به آب و خاک است حتی اکسیر و سایر چیزها از نبات و حیوان، و عود همه آنها به اصول خودشان خواهد بود و عود ایشان عود ممازجه است که اسمی و رسمی از برای آنها باقی نخواهد ماند چنان که حدیث جناب امیر شرح این مطالب را میکند.

پس بنابراین جمیع مرکبات دنیویه مرکبات عرضیه خواهد بود از عرش تا فرش و تمام این عالم اعراض است و هرگز اعراض رجوعشان به عالم بالا نخواهد بود و در همین عالم خواهند ماند و در حین اجتماع و

اقتران که ظاهر آن را مرکب میگویند متفرقند و هر یک از اجزاء از برای خود به حکم **کَلَّ قَدْ عَلِمَ صَلَوَتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ** مکلف به تکلیف خودند و مثاب به ثواب خود و معاقب به عقاب خودند در حین اجتماع مثل آنکه زید مؤمن و عمرو کافر در پهلوی یکدیگر نشسته اند و زید در بهشت و عمرو در جهنم است و مثل آنکه کسی عبائی بیافد که ریسمان آن قدری پشم و قدری کورک و قدری ابریشم و قدری پنبه باشد و این ریسمان ها را که جمع کند با هم و در هم ممزوج کند اسم عبا پیدا شود و یک عبا باشد و در حین یک عبا بودن اگر مثلاً آفتی در عالم پیدا شود که جمیع پشم های عالم فاسد شود همان پشم تنها خراب خواهد شد و باقی بر حال خود خواهند بود و اگر آفتی برسد که کورک ها را فاسد کند همین کورک را فاسد میکند و به باقی آفتی نمیرسد چنان که مشهور است که اگر چیزی مؤلف از پشم و پنبه باشد در تابستان پشم را بید به اصطلاح میزند و پنبه را رجوعی ندارد و همچنین سایر مرکبات دنیویه چنین است احوالشان که میشود به جزئی ضرری برسد به مقتضای عمل آن و به جزء دیگر ضرری نرسد به مقتضای عمل آن . به مقتضای **مَنْ يَعْمَلْ سُوءً يُجْزَ بِهِ وَ بِهِ حُكْمٌ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى .**

و اگر کسی بگوید به هر یک از ابعاض که ضرر برسد لا محاله به عبا ضرر رسیده اگر چه به دیگری ضرر نرسد ، جواب آنکه چون عبا نیست مگر در صورت اجتماع این ابعاض بوجه مخصوصی ، چون یکی از ابعاض فاسد

بشود لامحاله صورت اجتماع فاسد شده و به عبا ضرر رسیده و چنانچه صورت عبائی عارضی ابعاض بود همچنین صورت تفرق هم صورت عارضی است در این دنیا و هیچ یک از این دو صورت در دهر نیستند و نخواهند آمد در دهر و این مسئله ضرر به مقصود که بیان بدن انسان است ندارد چرا که آن دهری است چنان که ان شاء الله خواهد آمد.

مقصود همه این است ، در این عالم دنیا همه چیزها عرضی است و چیزی که حقیقی باشد که در جمیع عوالم آن را به اسم خاصی بخوانند یافت نمیشود. مثلاً اسم گندم در همین دنیا است و بس و اگر در مشرق و مغرب عالم دهر بروی که گندم پیدا کنی گندم یافت نمیشود ابداً و اسم گندم مخصوص زمان تکون آن است تا زمان فساد آن و مثل گندم است جمیع مرکبات این دنیا کلاً طراً و به همین جهت است که خداوند می فرماید: **یومئذ لا انساب بینهم ولا یتساءلون** چرا که جمیع این نسبتها در دنیا است و چنان که دنیا آخرت نیست همچنین نسبت های آن هم دخلی به نسبتهای آخرت ندارد و به آخرت نخواهد آمد.

و از جمله مرکبات این دنیا این بدن ظاهری عرضی است که از برای انسان است که مرکب شده از قدری گندم و جو و گوشت حیوانات و سایر چیزها و هر یک از این چیزها که از اجزای این بدن است قبل از ترکیب این بدن مستقل و برپایند و محتاج به رب خودند و بنده ای از بندگان

خداوند چه در حال افتراق و چه در حال اجتماع و هر یک تکلیفی جدا دارند و عبادتی جدا و هر یک را ثوابی و عقابی مقرر است .

و بسا آنکه در یک بدن بعض اجزای آن مستحق بهشت و در اعلیٰ علین مرتبه خود واقع باشد و بعض اجزای آن مستحق جهنم و در اسفل سافلین مرتبه خود واقع باشد چنان که در بدن عرضی ، خون تنها فاسد شود یا صفرای تنها یا بلغم تنها یا سودای تنها و همین فاسد شدن عذابی است که بر آن شده در یک بدن . مثل آنکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در مجلسی بودند و منافق ترین امت لعنه الله در کنار آن حضرت نشسته بود و آن حضرت در اعلیٰ علین بودند و آن منافق در اسفل سافلین بود .

و بسا آنکه بدن عرضی در نهایت قباح باشد و آن شخص که آن لباس را پوشیده در نهایت حسن باشد و بسا آنکه بدن در نهایت استقامت باشد و صاحب آن در نهایت قباح و کفر باشد چنان که مشاهد است که بسا مؤمنی هست که این لباس او در نهایت خشونت و سیاهی و اعوجاج است و بسا کافری که این لباس او در نهایت نعمت و سفیدی و استقامت است . و اگر بنا باشد که بگوییم که آنچه در مؤمن است همان استقامت است و آنچه در کافر است همان اعوجاج است دیگر باب فهم از میان برداشته میشود و امان از میان میرود لاسیما آنکه میبینیم که مؤمنین در این دنیا اشد بلاء از جمیع مردمند و بلائی از آسمان نازل نمیشود مگر آنکه تحفه ای است از برای مؤمن و اگر این بلاها و ناخوشی ها و مذلتها و فقرها در

آخرت می‌آمد و منسوب به مؤمن بود باید که مؤمن در آخرت ذلیل‌ترین مردم باشد و آن کافری که این لباسش استقامتی داشت عزیز باشد نعوذ بالله . پس صور دنیاویه به هیچ وجه به آخرت نخواهد آمد حتی صور عبادات ظاهره دنیاویه مثل این قیام ظاهری و این رکوع و این سجود و این قعود بلکه اینها هم صورتی دارند اصلی که به آن صورت می‌آیند و این صورت دنیاویه در دنیا خواهد ماند و از این جهت است که اگر کسی نماز کند و صورت نماز مطابق نمازها باشد و در دل به فکر نماز نباشد صورت اصلی ندارد و همان صورت دنیاویه دارد و محشور میشود بی نماز و اگر بنا بود که این صور دنیاویه به آخرت آیند باید که همه منافقان در آخرت مصلی باشند نعوذ بالله و چنین نیست . پس معلوم شد که صور اخرویه بر این طورها نیست .

و اگر بفرمایید که این صورتهای دنیاویه به آخرت نمی‌آید و لیکن در سر جای خود ثابت میماند ، میگوییم که اگر مقصود آن است که این اشباح از ملک خدا بیرون نمیروند و در سر جای خود ثابتند و این اشباح همانها هستند که بعد از آنکه اهل بهشت داخل بهشت و اهل جهنم داخل جهنم میشوند خداوند خلق میکند خلقی را من غیر فحول و اناث و ابداء عبادت میکنند و ترقی و تنزلی از برای آنها نیست بسیار خوب البته این معنی صحیح است بلی جمیع این صورتها که در این دنیا یافت میشود در جای خود همه ثابت میماند و صفحه ای از دفتر علم خدا است و محوپذیر نیست

و چنان که صورت جمادات ثابت میماند صورت لباس انسان هم ثابت میماند و چنان که صورت سایر جمادات دخیلی و نسبتی بوجه من الوجوه به انسان ندارد صورت لباس هم به وجهی از وجوه دخیلی به انسان ندارد نهایت انسان می داند که یک روزی فلان لباس خشن را پوشیده بود و مدح و ذم لباس دخیلی به انسان ندارد.

و اگر می فرمایید که این لباس در جای خود ثابت است و در عالم بالا نمی رود و لکن منسوب به انسان است و انسان آن را از خودش میداند مثل آنکه در وقت حیات این لباس بالا نمی رفت و لکن منسوب به انسان بود و انسان آن را از خود می دانست و مدح و ذم آن واقع بر انسان میشود، قول خدای سبحانه نفی میکند این را و میفرماید: **یومئذ لا انساب بینهم ولا یتساءلون** پس این صورتهای دنیویه دخیلی به صورت های اخرویه ندارد ابداً ابداً و منسوب به انسان نیست ابداً.

و آنکه در درسها بیان میشود که بدن تنزل روح است مرادشان بدن اصلی است نه بدن عرضی و این بدن بعینه مثل عبائی است که کسی به دوش اندازد چنان که عبا تنزل انسان و روح انسان نیست بدنی هم که بافته شده از تار و پود گندم و جو و گوشت و سایر اشیاء سابقه قبل از ترکیب، تنزل روح انسانی نیست و دخیلی به انسان ندارد چرا که قوای انسان چنان که حضرت امیر (علیه السلام) میفرماید علم و حلم و ذکر و فکر و نباهت و نزاهت و حکمت است. بلی چنان که در آخرت میداند که فلان خانه مال

زید بود و فلان مزرعه مال زید بود و فلان اسب اسب سواری زید بود در دنیا میداند که فلان خانه مال خودش بود و فلان مزرعه مال خودش و فلان حیوان مال خودش بود و شک نیست که خانه و مزرعه و حیوان تنزل انسان و روح انسان نیست و این خانه و مزرعه و حیوان از برای ورثه خواهد بود و هر وارثی حصه خود را کما فرضه الله می برد. پس آتش حصه خود را میبرد و باد حصه خود را و آب حصه خود را و خاک حصه خود را و آسمانها حصه خود را. و تنزل کسی را معقول نیست که کسی دیگر بتواند ببرد به ارث و تنزل خودش قرار دهد. اگر صورت چیزی صورت چیزی دیگر می شود تنزل کسی هم تنزل کسی دیگر میشود و معاذ الله که چنین باشد. پس بعد از مردن چنان که اشباح بدن زید که در عالم پر شده دخلی به عمر و ندارد به هیچ وجه، به همان طور اشباح بدن عرضی زید هم دخلی به زید ندارد به هیچ وجه و هیچ نسبتی مابین این اعراض و زید باقی نخواهد ماند.

و از همین جهت است که در قیامت ولد مؤمن از عقل تا جسمش مؤمن است و بسا آنکه در این دنیا جسم عرضی او از کافر متولد شده بود و ولد کافر از عقل یا از جهل تا جسمش ولد کافر است اگر چه از مؤمن متولد شده بود پس نسبتها در آخرت قطع خواهد شد یعنی نسبتهای دنیویه عرضیه چنان که خداوند میفرماید: **یوم یفرّ المرء من اخیه و امه [وایه و صاحبیه] و بنیه** یعنی فرار میکنند برادر دنیاوی از برادر دنیاوی و مادر

دنیای از فرزند دنیای و شرح این معنی را آیه **لا انساب بینهم** به طور وضوح میکند. پس ولد نوح (علیه السلام) واقعاً حقیقهٔ ولد نوح نیست و خداوند می فرماید: **انه لیس من اهلک** اگر چه بدن دنیای او متولد از بدن دنیای نوح بود و در این شک نبود و محمد ولد ابی بکر واقعاً حقیقهٔ فرزند ابی بکر نبود و فرزند جناب امیر (علیه السلام) بود حقیقهٔ چنان که فرمودند **انت ابنی فی صلب ابی بکر** اگر چه بدن ظاهری او متولد از بدن ظاهری ابی بکر بود بلاشک.

ولکن چطور میشود که همین را شرعاً و عرفاً و لغهٔ بدن انسان میگویند و هر معامله ای که به این عرض میشود معامله با انسان شده؟ سبب این است که انسان اگر در این دنیا هست لامحاله این لباس را پوشیده و دائم با او هست و چون که این لباس از خود حرکتی ندارد اصلاً پس هر حرکتی که از آن به ظهور می آید از انسان است پس جمیع کارها کار انسان است و جمیع معاملات معامله با انسان است و از این نرسید که بدن گندمی و گوشتی جزء انسان باشد، چنان که انسان عبا هم پوشیده و عبا هیچ حرکتی از خود ندارد پس اگر وقتی دیدیم که عبا حرکت کرد یقین میدانیم که حرکت از عبا نیست از صاحب عبا است و از این معنی سلب میکنیم که عبا جزء انسان یا تنزل انسان است بلکه انسان عبا پوشیده و من هم روی خود را به عبا میکنم یعنی روی عبا خود را به عبا میکنم و ابداً به یاد عبا هم نیستم و با صاحب عبا حرف میزنم عبا حرف نمیتواند بزند که من با عبا

حرفی بزنم مثل آنکه کسی در نی بانی بامن حرف بزند من شک نمیکنم
که نی حرف میزند یا نی جزء نائی است یا تنزل نائی است معاذ الله و هیچ
فرق نیست میان نی و میان این بدن عرضی .

اما بدن اصلی انسان بدنی است از جنس روح انسانی نه از جنس جماد و
نبات و حیوان ، و تنزل روح انسانی است و صاحب شعور و ادراک است
چنان که روح صاحب شعور و ادراک است و آن را خداوند خلق کرده از
خاک و آب و آتش و باد عالم انسان نه از خاک و آب و آتش و باد عوالم
سافله از او و خاک و آب و آتش و باد آن عالم مثل این عالم نیست که قبل از
ترکیب مرکب برپا باشد و در خارج ایستاده باشد و زمانی و وقتی از
اوقات آن عالم بگذرد و آنها برپا باشند و بعد از گذشتن اوقاتی چند کسی
آنها را با هم جمع کند و داخل یکدیگر کند و انسانی بسازد مثل این دنیا
بلکه خداوند اجزای انسان را در عالم انسانی در حین وجود انسان خلق
میکند و اجزای انسان قبل از وجود انسان برپا نیستند چه جای آنکه دیگر
اوقاتی بر آنها بگذرد و بعد از گذشتن اوقاتی ترکیب شوند بلکه بدن
انسان و اجزای بدن انسان با هم دفعهٔ مخلوق میشوند و چون که اجزای او
قبل از وجود و ترکیب او برپا نیستند ابتدای خلقتی از برای او معقول
نیست چنان که خداوند میفرماید: **هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم**
یکن شیئاً مذکوراً پس چون ابتدا ندارد خلقت او انتها ندارد و به همین
جهت انسان ابدی است یا در بهشت یا در جهنم و سایر حیوانات و نباتات و

جمادات ابتدا دارند پس انتها دارند پس کون آنها در وقتی و فساد آنها در وقتی خواهد بود و ابدی نیستند و آنچه را که انسان از جوهره آنها به خود گرفته مثل آنها خواهد بود و فانی و فاسد خواهد شد و بهشت ابدی و جهنم ابدی از برای آنها نخواهد بود و همه آنها خاک خواهند شد و انسان چه مؤمن و چه کافر ابدی خواهد بود و یا در بهشت و یا در جهنم ابداً خواهد ماند با عقل و روح و جسم و هرگز نمیشود که انسان بی جسم باشد انسان بی جسم مثل عدد «ده» میماند که یکی را از آن کم کنی پس نه میشود و «ده» نیست و انسان بی جسم تصور نمیشود و انسان همیشه با جسم بوده و خواهد بود و اگر جسمیت را از او بگیرند هیچ باقی نخواهد ماند و نمی شود که جسم او را از او جدا کنی و انسان آن است که صاحب عقل و روح و نفس و طبع و ماده و مثال و جسم باشد و بعد از آنکه در عالم خودش مراتبش تمام شد از عقل تا جسمش سوار حیوانی می شود و در چراگاه زمین دنیا حیوان خود را می چراند و در این عوالم سافله می آید تا خبردار از کم و کیف جمیع عالم شود.

و چون درک هر چیزی موقوف به آن است که با مدرکی از جنس آن ادراک شود ناچار انسان را نزولی لازم شد که در هر عالمی لباس آن عالم را بپوشد تا با لباس آن عالم ملاقات اهل آن عالم را بکند و با آلت آن عالم ادراک چیزهای آن عالم را بکند و بعد از یافتن آنچه می خواست رجوع به عالم خود کند که عالم انسانی باشد و دیگر احتیاج به لباس در آن عالم

نیست و اگر محتاج است محتاج به لباس تقوی است و آن لباس نور و شعاع خود انسان است و همه آن لباس انسانی ظاهر است چرا که صفت مطابق موصوف و نور مطابق صاحب نور است حتی آنکه اگر تکلم زید را بینی بر صورت زید خواهی دید و در این دنیا نمیینی چیزی مگر صدایی که میشنوی و آن هوا است دخی به انسان ندارد.

و اما این لباسهای حیوانی و نباتی و جمادی را از خود دور کرده و از این کثافات پاک و پاکیزه شده و سفر او در مراحل به سر رسیده از حیوان پیاده شده و داخل وطن اصلی خود میشود و حیوان او می میرد چون که کسی نیست که او را علف دهد و خاک میشود و فانی میشود و علفزار خشک شده تمام میشود و زمین جمادی او هم که بی صاحب شده از هم خواهد ریخت و خراب خواهد شد و فانی خواهد شد.

پس از برای انسان چه مؤمن و چه کافر سه بدن عرضی است که یکی بدن حیوانی است که با حیوانات در آن شریک است و آن حیوانی است سواری او و خواهد مرد و فاسد و فانی خواهد شد مثل سایر حیوانات و یکی بدن نباتی که با سایر نباتات عالم شریک است در فنا و یکی بدن جمادی که با سایر جمادات شریک است در فساد. و از برای وجود خودش جمادی و نباتی و حیوانی دارد که آنها هم مثل انسان ابدی خواهد بود و مثل این جماد و نبات و حیوان نیست حتی کافر که به صورت حیوانات و وحشیها محشور میشود و بعضی از آنها به صورت خشب مستنده و بعضی به صورت

حجاره محشور میشوند نه مراد این حیوانات و نباتها و جمادها است بلکه آنچه از این حیوانات و نباتها و جمادها شرکتی دارد فاسد و فانی خواهد بود و آنها که به صورت حیوان و نبات و جمادند همه این صور، صور اخرویه است و دخلی به صور این دنیا ندارد ابداً در این دنیا شخص کافر به یک صورت بیش ظاهر نیست و در آخرت به صد هزار هزار صورت و هر صورتی بر شکل حیوانی یا نباتی یا جمادی است اما مثل این حیوانات و نباتها و جمادها نخواهد بود بلکه آن صور را بر حسب طبع آنها اسمها میگذارند و آن اسمها هم در عالم خود به طور حقیقت و واقع است اگرچه به نظر اهل این دنیا مجاز باشد و نباید صور آن عالم را مثل صور این دنیا بدانیم که اگر بگویند فلان دزد به صورت موش در آخرت محشور می شود کسی خیال کند که مثل موشهای این دنیا است بلکه موش است و لکن موش آخرتی که همان طبع دزدی باشد و هکذا اگر بگویند کفار به صورت خشب مستده اند معنی نه این است که مثل اخشاب این دنیا است بلکه خشب است حقیقهً و لکن خشب آخرتی که بلاد و نافهمی باشد و اگر بگویند که حجاره نه معنی این است که مثل سنگها است که هیچ نفهمند بلکه منظور جمود آنها و نافهمی حق است نه اصل نافهمی، بلکه بسا آنکه حجاره آخرتی شق شعر کند به طوری که انسان حیران شود.

و همچنین در طرف مقابل اگر بگویند مثلاً که اگر کسی از برادر مؤمن عفو کند خداوند او را قصری از مروارید میدهد یا باغی که اشجار آن مثل

درخت هلو است نه معنی مروارید این دنیا و هلوی این دنیا است بلکه مراد همان عمل او است که به او می دهند و واقعاً هم مروارید است چون که طبع عفو طبع سرد و تر است و طبع مروارید طبع سرد و تر است و همچنین طبع هلو سرد و تر است و یقیناً مروارید و هلو است اگر مروارید و هلو را منحصر به این مروارید و هلوی معروف مابین عوام ندانیم و چون کسی منحصر داند گوید که آن معانی مجاز است و یا تأویل است و مروارید یعنی مروارید این دنیا و اگر منحصر شد البته این مروارید آنجا نیست.

و همچنین مسئله جسم که جسم منحصر به این اجسام دنیاویه نیست و اگر کسی منحصر دانست وقتی که شنید که اجسام عرضی دنیاوی در آخرت نیست خیال میکند که در آخرت جسم نیست بلکه جسم هست جسم آخرتی نه جسم دنیاوی مثل آنکه هلو هم هست نه هلوی دنیایی بلکه هلوی آخرتی پس در این دنیا اگر حکیمی بگوید جسم انسان و قرینه نصب نکند که مراد جسم دنیایی است البته که غرض جسم آخرتی است و جسم انسان همان است و بس لا غیر. بلی اگر مبتلا شود آن حکیم در دست عوام و یک وقتی بگوید جسم انسان و مرادش این جسم عرضی باشد ناچار است که قرینه نصب کند که معلوم شود که منظورش این عرض است و الا جسم انسان همان جسم آخرتی است و بزرگی و کوچکی آن جسم دخلی به امداد این دنیا ندارد هر چه عمل او بیشتر است در آخرت بدن آن وسیع تر است و هر چه عمل کمتر، بدن کوچک تر است اگر چه در این دنیا به

عکس باشد مثل آنکه بدنی در نهایت کوچکی داشته باشد و عمل بسیار باشد و بدن آخرتی او بسیار بزرگ باشد مقابل هفت همسر این دنیا یا بیشتر و این صورت یک ذرع و نیمی دخیلی به انسان ندارد و در حدیث است که **ان الله خلق آدم علی صورته** پس صورت انسان صورت خدایی است و بر طبق صورت خداست و صورت خدا علم و قدرت و سایر صفات الله است جناب امیر (علیه السلام) فرموده که **الصورة الانسانية هي اكبر حجة الله على خلقه** تا آخر و این یک ذرع و نیم **اكبر حجة الله** نیست و خدای سبحانه می فرماید: **خلقنا الانسان في احسن تقويم** و این یک ذرع و نیم احسن تقویم نیست بلکه اگر بی لباس باشد تفاوتی چندان با سایر حیوانها ندارد و شیخ (اعلی الله مقامه) فرموده اند که تخطیطات انسان خط توحید و نبوت و امامت و ولایت است و سرکار آقا روحناله الفداء در درسها و نوشتجات خود بسیار بسیار بیان فرموده اند این معنی را.

وصلی الله علی محمد وآله ولعنة الله علی اعدائه.

این بود مختصری از آنچه فهمیده بودم به برکت اولیاء کرام (علیهم السلام) در شهر محرم سنه ۱۲۷۱